

بودجه کم به سینما بازگشت. استاد کوپولا (اشتباه نشود با دختر و پسرش که هر دو فیلمسازانی موفق اند.) در سال های اخیر بیشتر کارهایی چون تهیه کنندگی فیلم های دیگران، هتل داری و شراب سازی را تجربه کرده است؛ کارهایی را که دوست دارد. او بارها پیشنهادات هالیوود را برای ساختن فیلم های گانگستری رد کرد و علاقه ای نشان نداد. اما این کارگردان برجسته که پنج جایزه اسکار و جوایز متعدد بسیاری در جشنواره های معتبر از جمله کن دریافت کرده است، با دست پر دوباره به سینما بازگشت تا بار دیگر علاقه مندان سینما را به وجد آورد. «جوانی بدون جوانی» تازه ترین و آخرین کار سینمایی اوست.

«جوان بدون جوانی» بر اساس زمانی از یک نویسنده صاحب نام اهل رومانی به نام «میرچا الیاده» است، و کوپولا، بخارست را مکان ساخت آن انتخاب کرد. او در سفر خود به رومانی طی یک سخنرانی در دانشگاه گفت: «به این جا آمدم تا خودم را به عنوان یک هنرمند دوباره کشف کنم. خیلی هیجان زده شدم وقتی کشف کردم که در این داستان الیاده نکات اصلی عبارتند از: زمان، هشیاری و رؤیاگونهی واقعیت. این کار برای من به مانند همان اشتیاقی بود که در زمان دانشجویی به کار فیلم سازی داشتم.»

فیلم که از بازی بازیگرانی سرشناس چون تیم راث و برونو گانز بهره دارد، حول شخصیت یک

# FRANCIS FORD COPPOLA YOUTH WITHOUT YOUTH



## جمال آریان

فرانسیس فورد کوپولا برای جوانان دهه هفتاد، کارگردانی تأثیر گذار بود. فیلم های او، چون «اینک آخر الزمان»، «مکالمه» و سه گانه «پدرخوانده»، خیلی ها را به هیجان آورد و به فکر فروبرد.

کوپولا پس از ساختن *The RainMaker* (۱۹۹۷)، هشت سالی فیلم نساخت و سپس با فیلمی به سرمایه گذاری خودش، مستقل و با

یادباد  
آن روزگاران  
یادباد

جنگ جهانی دوم، با نازی‌ها و زنان اغواگر. اما بلافاصله فیلم وارد ژانر عشقی می‌شود که در آن، ماتی جوان عاشق زن جوانی است که توانایی دارد در طول زمان به گذشته باز گردد. فیلم در این زمان نوعی داستان عاشقانه، اسرار آمیز و فیلسوفانه را باز می‌گوید.

فیلم «جوانی بدون جوانی» تاملی است سمبولیک و پیچیده بر نفس زمان و هویت انسانی. نکته مهم فیلم عرضه پرسش‌هایی چون: چه خواهد شد اگر بدون از دست دادن خرد سالخوردگی، به سال‌های جوانی بازگردیم و زندگی را دوباره، اما این بار با بینشی دیگر زندگی کنیم؟ چه می‌شود اگر دوباره جوان شویم و جریان رشد عمر را متوقف نماییم و از این طریق از لطف دوگانه یک گذشته کامل و یک آینده نامحدود برخوردار شویم؟

فیلم علی‌رغم ساخت حرفه‌ای و دشواری، شباهت به کارهای جوانان فیلمساز دارد. بی‌قراری و جاه طلبی‌های روشنفکرانه در آن به چشم



گرچه کوپولا خود گفته است: «من بسیار شبیه این شخصیت در فیلم هستم.» فیلم ترکیبی از حالات و ژانرهای مختلف است. در ابتدای فیلم گفته می‌شود که داستان مربوط به سال ۱۹۳۸ در بخارست است، نوعی ژانر هیجانی-جاسوسی

پروفسور زبان شناس شکل می‌گیرد. پروفسور ماتی که کار اصلی‌اش تحقیق در ریشه‌های زبان انسانی است، به ناگهان دچار صاعقه‌زدگی می‌شود و در اثر این حادثه، سلول‌های بدنش بازسازی شده و سی سال جوانتر می‌شود. داستان با او به سال‌های قبل از جنگ دوم جهانی باز می‌گردد. پروفسور ماتی که مورد توجه دانشمندان نازی است و مورد تعقیب نازی‌ها قرار دارد، ناچار به فرار می‌شود و به رومانی، سوئیس و هند می‌گریزد. او به هنگام فرار، عشق گمشده‌اش، لورا، را باز می‌یابد، و در عین حال برای اتمام تحقیقات خود به کار می‌پردازد، اما زمانی که تحقیقات او سلامت لورا را در معرض خطر قرار می‌دهد، ماتی مجبور می‌شود که بین کارش و عشق بزرگ زندگیش، یکی را انتخاب بکند...

به نظر می‌رسد که به نوعی بین قهرمان فیلم، پروفسور ماتی و فرانسیس فورد کوپولای کارگردان شباهت‌های متوازی وجود دارد. آیا کوپولا با بازگویی این داستان به دنبال بازیگری بخشی از جوانی خویش است؟ آیا این بازگشت به فیلم‌سازی پس از سال‌های بسیار نوعی توقف زمان و شروع دوباره است؟



می خورد، در حالی که همچنان خود نگارانه، فشرده و به شدت شخصی است. کوپولا خود گفته است: «می خواستم فیلمی بسازم شبیه کارهای دانشجویان سینما. رویایم داشتن حرفه ای است که در هیجده سالگی آرزویم را داشتم. زمانی که کار فیلمسازی را شروع کردم، هیچ فکر نمی کردم که روزی چنین موفق و مشهور شوم. زمانی که جوان بودم، به دنبال حرفه ای بزرگ می گشتم و اینک به دنبال نوع کوچک آن هستم.»

فیلم در سطح عاشقانه اش، داستان پروفیسوری است که هنوز در بند خاطرات عشقی گمشده گرفتار است. زمانی زنی که دوستش دارد از زندگی اش ناپدید می شود، زندگی او نیز بی معنی و تهی می گردد. پروفیسور با حادثه

برق زدگی آسمان، دوباره جوانی اش را باز می یابد و در این لحظه است که با بازگشت به گذشته، شناسی یافتن عشق از دست رفته خود را نیز می یابد. گرچه سایه گذشته نیز اینک به صورت همزادی در کنارش وجود دارد که دائماً ظاهر می شود و ایراد می گیرد و زندگی را بر او سخت می کند. تا جایی که مجبور می شود با شکستن آئینه، او را دور کند، که در واقع با این کار خود را می شکند و جوانی باز یافته را از دست می دهد و دوباره به گذشته که در واقع آینده واقعی اوست، باز می گردد. این دوگانگی درون، این همزاد داشتن، نشانی است از عنصر دوگانه «خیر و شر» در درون طبیعت بشری که شکل پرورده آن را در نبرد خیر و شر، اهورا و اهریمن در فرهنگ ایران باستان شاهدیم که نقطه مرکزی نمایش در

ایران را تشکیل می دهد و متفاوت است با غلبه تقدیر که نقطه مرکزی نمایش در غرب است. آیا در این جا کوپولا به علت نزدیکی با فرهنگ هندو و بویژه به کارگیری مسائل کهن و باستانی و زبان شناسی، با این نکته برخورد نکرده است و برایش عمده نشده است!

فیلم «جوانی بدون جوانی» مملو از ایده های مختلف است و به همین دلیل درک آن دشوار به نظر می رسد. گاه فیلم چنان سخت به نظر می آید که گویی کارگردان آن قدر مشغول دنیای درون خویش بوده که فراموش کرده بخش هایی از آن را برای ما بگشاید و راهنمایی بدهد و تنها به نمایش گوشه هایی از درون خویش بسنده کرده است.

فیلم سرگرم کننده نیست و به همین دلیل ارتباط با آن برای ما

سخت است. به نظر

نگارنده، سینما بیش از هر نکته ای، سلیقه ای است. تماشاگری فیلمی را می پسندد، دیگری آن را دوست ندارد. منتقدی در ستایش فیلمی قلم می زند، منتقدی دیگر آن را مورد انتقاد شدید قرار می دهد. نشریه ای به ستایش از فیلمی می پردازد، در حالی که دیگری سکوت اختیار می کند.

«جوانی بدون جوانی»

برای هر سلیقه ای

نیست. اگر فکر می کنید که در جهان مشکلی وجود ندارد، اگر برای هر مسأله آن پاسخی در خور یافته اید، اگر تصور می کنید با هر نکته اش آشنایی کامل دارید، اگر هیچ چیز این جهان، احساسات و تفکر شما را به مرزهای رمز آلود و مکاشفه و تسخیر نمی کشاند، اگر به طبیعت اسرار آمیز و رمز آلود واقعیت علاقه ای ندارید، به دیدن این فیلم نروید، که نا امید خواهید شد.

فیلم در شکل ظاهرش بی بدیل است و داستان قابل قبولی دارد. شخصیت های آن باور پذیرند. فیلمی است بی قرار و باشکوه با فضایی وهم آور و مسحور کننده. نوعی فانتزی عاشقانه است. جاه طلبانه است، اما سبک و خود آگاه. پایان فیلم خیلی درخشان نیست، اما مگر پایان زندگی هر کسی درخشان است؟

اما همان گونه که خود کوپولا می خواسته فیلمی دانشجویی بسازد، طرح فیلم گاه مشوش به نظر می رسد، سناریو تصنعی می نماید، ژانرهای مختلف در هم می آمیزد، گفتگوها ثقیل می نماید، شخصیت ها بی ارتباط با یکدیگر به نظر می آیند. اما باید گفت که دست استادی پشت کار بوده است که از این مجموعه اثری درخشان به جای گذارده است. یاد ایام جوانی، و عشق در آن موج می زند.

آری یاد باد از آن روزگاران ... یاد باد.

